

بسم الله الرحمن الرحيم

«وصیت نامه پاسدار شهید فرهاد لاهوتی»

بسم رب الشهداء و الصديقين

يامن لهو دنيا و الاخره ارحم من ليس لهو الدنيا و الاخره

آنان که با هزاران دلیل زندگی می کنند نمی توانند به یک دلیل بمیرند و آنان که به یک دلیل زندگی می کنند به همان دلیل نیز می میرند. هر نفسی مزه مرگ خواهد چشید بای عده ای مرگ گلوبند زیبایی است بر گلوی دختران و برای عده ای مرگ خاری است در گلو، که هرگز پائین نمی رود. عجیب است حال انسان هایی که می دانند می میرند و می دانند در پای میز محاکمه به بند کشیده خواهند شد. اما باز نشسته اند و دست بر روی دست گذاشته و می خورند و آسوده و بی خیال می خوابند.

خدایا، بارالها، معبودا، ایزدا، ای یار صالحان، ای دشمن کافران، که جز تو امیدم نیست. ای خالق، ای حاکم، با عدالت با من حکم مکن. زندگی آن دنیا را برایم در دوزخ مخواه. بارالها، مرگ مرا زندگی برای دیگران ساز برای ملت، دینم و اتم برای آن سیاه در بند. برای آن بی چیز. برای فقیر غمین. برای آنانکه جز اشک سلاحی و جز ذکر تو دوايي ندارد. برادرم می خواهم با زبان عاجزم و قلم ناتوانم برایت سفارشی کنم وصیتی نمایم پیامی دهم. برادرم امام را تنها مگذار که فردا باید به غم این اشتباه افسوس ها خوری.

فقط این را بدان که اگر او نبود ما هنوز می بایست سر صف ها بر کول هم می پریدیم و در سالن های قمار به دعوا بپردازیم و حسن حقارت و کوچکی ما را عذاب دهد. بخدا من او را افتخار دینم و ملت می دانم. ذره ذره وجودم در تمامی لحظات، در خوابم، در زندگیم، در شلکیم، در نمازم، به هنگام نیازم، به هر حال و به هر جا در هر کجا با هر زبان او را دعا می کنم تو نیز او را دعا کن. اگر او نبود هنوز ما می بایست ذلت ظلم را بخاطر مصلحتی پوچ بپذیریم، اگر او نبود ما از مسلمان بودن خویش هیچ نداشتیم، جز نمازی که نماز نبود و روزه ای که جز گرسنگی فایده ای در بر نداشت. نمی دانم تو

او را چه می خوانی من او را مسلمانی مجاهد، مجاهدی مؤمن، مؤمنی عابد، عابدی سرکش، سرکشی متواضع، متواضعی پیروز، پیروزی ساکت، ساکتی خروشان، خروشانی آرام، می دانم و او را دعا می کنم و تو نیز او را دعا کن.

و اما برادران انجمن امروز با رفتن شهیدانی چون علی و ناصر، محمود، هوشنگ و ... که در واقع اینان پرچم دار حرکت های مذهبی این شهر بودند. مسئولیت شما بیشتر از آن است که تصورش را می کنید در انجام وظایف تان آن گونه باشید که فردا در نزد شهیدان بزرگوار شرمنده و خجالت زده نگردید.

سخنانی چند برای خانواده ام

پدر و مادر مهربانم سلام تان باد.

آری لحظات و دقایق و ساعات و روزها می رود، پشت سر گذاشته شود و انتظارها به پایان رسد و لازمه کار این بود که دست به قلم برده و در واپسین ساعت مسافرت دنیائیم. قدری با شما دردودل نمایم آری ما مسلم هستیم و بر هر مسلمانی تکلیفی واگذار است. ما در عصری زندگی می کنیم که در آن عصر دشمنان دین خدا بلوایی به نام جدل را به راه انداختند. بلوایی که ما راضی به آن نبودیم و نیستیم ولی ندای من و هر مسلمان متعهد است هیئات من الذله. ما راضی به آن نیستیم که عاصیان دنیا به ما ظلم و جور روا دارند و عقیده ما بر این آیه است «و قاتلوهم حتی لا تکونو فتنه» و در این عقیده هیچ سستی به خود راه نمی دهیم. شاید من راحت می توانستم در خانه در کنارتان بمانم و بی تفاوت نسبت به این امورات الهی باشم. ولی فریادم را چه کنم چگونه من می توانستم در جایم آرام بگیرم در صورتی که هر چند یکبار عزیز دوستانم را این دشمنان به جرم مسلمان بودن غرقه به خون می کردند و مادران شان را داغدار در عزایشان. مگر نه این است مادران شهدا برای فرزندان شان زحمت کشیدند مگر نه این است که فردین و فرهاد و غلامرضا و فریدون و محمد و ... برای مادران شان عزیز بودند ولی چه شد و این عزیزان به کجا رفتند و مادران داغدارشان بعد از رفتن شان چه کردند جز این بود که در مصیبت عزیزان از کنار رفته شان صبر کردند و این آیه را زمزمه کردند انا لله و انا الیه راجعون ما از اویم و به سوی او باز می گردیم. آری پدر و مادر مهربانم حالا بر شماست که با صبرتان دشمن را دیوانه کنید من به صبر شما واقفم میدانم که نمی گذارید ما در خانه قبر از اعمال تان برنجیم خداوند عالم آیاتش را بر شما اعلان داشت که فرزندان شما به جای بدی نمی روند. نمی گوییم گریه نکنید. عزیز از دست دادن حتی برای اباعبدالله نیز مشکل بود. برادر از دست دادن نیز برای زینب. بیایید گریه ای کنید

که شایسته یک شخصیت مادر و پدر و برادر و خواهر شهید باشد، بیایید گریه ای کنید که فاطمه زهرا(س) به آن خشنود گردد و این را بدانید که امروز با دیروزتان فرق می کند امروز رسالت دیگری بر شما واگذار شده است شما را بخدا اصالت معنویتان را حفظ کنید که در فردای آینده و قیامت انبیاء خدا شفیع شما باشد. در صحرای کربلا اباعبدالله حکم خدا را بر اصحابش اعلان داشت و در نهایت آنان را به خودشان وا گذاشت. امروز عین صحرای کربلاست جبری بر ما حکم می کند. ولی فقیه، امام بزرگوار حکم خدا را بر ما اعلان نمود این ما بودیم که انتخاب طریق نمودیم. کسی ما را به جبهه نبرد این ما بودیم که رفتیم ماها هم می توانستیم مانند خیلی های دیگر اهل دنیا باشیم ولی نه من رفتن سرخ را بهتر از ماندن در ذلت می دانم و چقدر زیباست مرگی در راه خدا چقدر شیرین است آن لحظه ای که در خون برای رضای او غوطه ور گردم انشاءالله در آن موقع جز خدا چیزی نبینم آری همان گونه که شما برایم عزیز بودید و دوست تان می داشتم نمی شد که شما دوستم نداشته باشید و برایتان عزیز نباشم و این عشق و علاقه را خداوند عالم در دل ها نهاده ولی برای انسان های دارنده امام و قرآن عشق و علاقه پدر و فرزندی نمی تواند. مانع انجام وظیفه الهی باشد شما را بخدا ار مصیبتی بر شما وارد آمد برای رضای او صبر کنید. پدر و مادرم وصیتم بر شما این است که دوستانم بعد از من به نزد شما خواهند آمد و شما را ترک نخواهند کرد. به همان گونه در زمان حیاتم به آنان محبت می کردید فردای بعد من نیز به آنان محبت کنید چون خود بهتر می دانی که آنان اهل این دنیا نیستند.